

یادداشت‌های یک زن

اگر آقا بیاید

علی مهر

نشسته‌ام، قلم و کاغذ در دست می‌خواهم «یادداشت‌های یک زن» را بنویسم. پدر که سفر رفته بود قرار است برگردد. حالا، چند دقیقه دیگر، ساعتی یا ساعتی دیگر، همه به هول و ولا افتاده‌اند. مادر، خانه را جمع و جور می‌کند. ریخت و پاش نیست ولی وسواس دارد. ریحانه خوشحال است. لباس‌های مهمانی‌اش را پوشیده است. هی جلوی در حیاط می‌رود. در را باز می‌کند. سر کوچه را نگاه می‌کند. با دلخوری برمی‌گردد و می‌گوید: «مامان پس چرا نیامد؟»

اما نوید همه‌اش دور مادر می‌پلکد. این مدت که پدر نبود زیاد اذیت کرد. به قول مادر: «تا توانست آتش سوزاند» از دیشب که پدر تماس گرفته و گفته: فردا می‌آید. دور مادر می‌چرخد و معذرت می‌خواهد. مادر می‌گوید: «حالا بلند شو کتاب‌ها و اسباب‌بازی‌هایت را جمع و جور کن تا فکری برایت کنم.»

هرچه فکر می‌کنم چیزی برای مطلب این شماره به ذهنم نمی‌رسد. نوید بغض کرده. با چه زحمتی اسباب‌بازی‌هایش را جمع می‌کند. ریحانه دوباره به سراغ در می‌رود در را باز می‌کند. نوید از آن سر خانه داد می‌زند: «چه قدر در را باز می‌کنی؟» ریحانه اخم می‌کند: «می‌خوام بابام بیاد»

نوید می‌گوید: «نه نیاد...» و حرفش را می‌خورد و لب می‌گزد، به اطراف نگاه می‌کند. عرق کرده است. سرخ شده است. گریه در گلو می‌گوید: «حالا نه، نیم ساعت دیگر، تو را خدا...» و می‌زند زیر گریه و تندتند شروع می‌کند به جمع کردن باقی وسایلش.

ریحانه می‌گوید: «ا، اگر به بابا نگفتم»

خنده‌ام می‌گیرد. به ورق توی دستم نگاه می‌کنم هنوز سفید است. تایش می‌کنم و کناری می‌گذارم. سر بلند می‌کنم و به در نگاه می‌کنم، منتظر.

این انتظار، انتظار چیست؟ انتظار آمدن امام است یا انتظار این که مشکلات خودمان حل شود؟! مثل خیلی‌ها که می‌گویند کاش امام می‌آمد اما اصلا برایشان مهم نیست که امام بیاید یا یکی دیگر، اگر بدانند با آمدن کس دیگری هم مشکلاتشان حل خواهد شد، آمدن او را انتظار می‌کشند. اینان حتی ده دقیقه فکر نمی‌کنند تا بدانند نصف مشکلاتشان را خودشان ایجاد کرده‌اند و کسی جز خودشان نمی‌تواند آن‌ها را حل کند. اگر من درس نخوانم و در کارم تعهد نداشته باشم این مشکل من است نه جامعه، اگر تقلب کنم این من هستم که این مشکل را برای جامعه پدید می‌آورم آن وقت می‌روم فلان‌جا می‌گویم چرا تقلب است، پارتی است و ...

همین می‌شود دیگر، وقتی برایمان فقط حل مشکلات خودمان مطرح باشد و همه چیز را از صدقه سر خودمان بخواهیم یک عده هم می‌آیند القا می‌کنند که اگر فلان کس بیاید مشکلات مردم حل می‌شود آن وقت است که منتظر، نه منتظر امامش که منتظر فلان آدم می‌شود، مثل زمان مهدی خلیفه عباسی که ادعای منجی بودن کرد و جمع کثیری هم این ادعا را باور کردند.

می‌گویند فردی از امام صادق علیه‌السلام پرسید فرج کی می‌رسد؟ امام علیه‌السلام به او فرمودند: تو را چه به فرج درحالی که دنیا را طلب می‌کنی؟! حالا ما فرج را برای دنیا می‌خواهیم ادعا هم می‌کنیم که منتظریم، اما منتظر چه؟! زیاد از انتظار گفتیم زیاد گفتیم که آقا کی می‌آید. نمی‌دانم اما آیا تا به حال سعی کرده‌ایم خود را برای این امر عظیم آماده کنیم؟! دوستی می‌گفت: می‌ترسم. فردای قیامت به خاطر «اللهم عجل لولیک الفرج» هایمان مواخذه شویم که چرا صادق نبوده‌ایم. مگر نه این است که گناهان ما ظهور مولایمان را به تاخیر انداخته است؛ چرا که خود مولایمان صاحب‌الزمان می‌فرمایند اگر دوستان و شیعیان ما بر محبت و ولایت ما اجتماع می‌کردند، ظهور ما لحظه‌ای به تاخیر نمی‌افتاد.

البته اهالی کوفه هم زیاد می‌گفتند و منتظر امامشان بودند حتی مطمئناً منتظرتر از ما بودند چون کلی نامه نوشتند اما تا حالا شده است که ما برویم جمکران و این بار نه برای دنیای خودمان بلکه برای ظهور مولایمان نامه بنویسیم که آقا منتظریم. اهالی کوفه منتظر بودند اما آن قدر به دنیا دلبسته و وابسته بودند و آن قدر حرام شکم‌هایشان را پر کرده بود که نتوانستند بین امام و دنیا، امامشان را انتخاب کنند.

از انتظار گفتیم و گفتیم؛ اما...

رضیه برجیان